

پاچناری که گلشن شد



● از «پاچنار» تا «گلشن»

نخستین نام ثبت شده برای کوچه موردنظر در این نوشتار، کوچه مجاور حمام پاچنار است. این نام به دلیل قرار گرفتن کوچه در شرق حمام پاچنار (تنها حمام عمومی حاشیه بالاخیابان که در عهد ناصرالدین شاهی در حدفاصل کوچه باغ عبرت تا دروازه بالاخیابان قرار داشته است) برای آن مناسب تشخیص داده شده بود. چندی بعد و با گسترش کوچه به دلیل جاری شدن بخشی از آب سرریز گلخن حمام پاچنار در مسیر وگلی وکتیف شدن همیشگی کوچه، این معبر در بین مردم به کوچه حمام گوشله یا کوچه گوشله معروف شد.

در ادامه، تبدیل بخشی از حمام عمومی پاچنار به حمام نمره عاملی شد تا در سال های نخست سده ۱۴ خورشیدی، این کوچه در بین مردم به کوچه حمام نمره معروف شود. حمام پاچنار بعدها و در دهه ۳۰ به گلشن تغییر پیدا کرد و نام کوچه را نیز تغییر داد.

این نام سال های بسیار بر تابلو ورودی کوچه خودنمایی می کرد تا اینکه پس از انقلاب عنوان توحید۴ روی تابلوی ورودی کوچه حک شد. اندکی بعد هم عنوان مسعود شریف روحانی، از شهدای ساکن کوچه، در کنار عنوان توحید ۴ روی تابلو نقش بست.

سرانجام اینکه در آخرین تغییر نام رسمی کوچه در انتهای سال ۱۴۰۳ و براساس مصوبه شورای اسلامی ششم مشهد، نام توحید از تابلوی راهنمای ابتدای این کوچه حذف شد و عنوان شهیدجمهور آیت... رئیس۴ را به جای آن بر بالای نام شهید شریف روحانی ثبت کردند.

● نقشه سال ۱۳۰۳ و ایجاد نخستین خانه ها

کوچه گلشن را باید یکی از مسیرهای درون شهری مشهد دانست که در نیمه دوم سلطنت قاجارها بر ایران ایجاد شده است؛ زیرا در نقشه ای که سال ۱۲۴۸ خورشیدی (میانۀ دوران ناصرالدین شاهی) ترسیم شده، هیچ کوچه ای در اطراف حمام پاچنار بالاخیابان مشخص نشده است. این در حالی است که بسیاری از فرعی های بن بست و کوچک این محدوده ترسیم شده اند.

البته در این نقشه حمام پاچنار و منجلا ب یا گوشله کنار آن به صورت کاملاً مشخص و با دو رنگ متمایز سیاه و قرمز ترسیم شده اند؛ همچنین براساس این نقشه، بعد از این حمام، فضاها ی سبز بزرگ شخصی قرار داشتند که در نقشه دالجم با عنوان باغات متفرقه شناسایی شده اند، به عبارت بهتر در حدود ۱۵۰ سال پیش بخش ابتدایی این کوچه شامل یک یا چند پلاک بزرگ مسکونی مجاور حمام بوده و بخش انتهایی آن هم به باغ های منمر متصل

مرضیه ترابی | عکس برداری از اجساد در اروپا و آمریکای قرن ۱۹ متداول شد؛ معمولاً بستگان متوفی برای پاسداشت یاد و خاطره او، از عکاس دعوت می کردند تا عکسی دسته جمعی از آن ها با محوریت جسد فرد درگذشته تهیه کند. مجموعه آلبوم های مربوط به چنین رسم نه چندان دل انگیزی، امروزه در میان مجموعه داران غربی دست به دست می شود و شاید در ایران نیز بشود رد و نشانی از آن ها پیدا کرد. چند وقت قبل تصویری از یک نوزاد درگذشته میان اهالی تاریخ و علاقه مندان به بررسی پیشینه چنین تصاویری، به ویژه در فضای مجازی، منتشر شده بود. عموماً معتقد بودند که عکس، مربوط به یکی از همان مجموعه تصاویر مردگان قرن نوزدهم اروپا و آمریکاست. اما ضمن بررسی آلبوم تاریخی «علی خان والی» (حاکم اردبیل در دوره ناصری) که امروزه در «آرشیو دانشگاه هاروارد» نگهداری می شود، معلوم شد که این تصویر، در ایران تهیه شده است. اواخر دوره ناصرالدین شاه، رسم عکس برداری از اموات به ایران هم رسید، و در میان مسیحیان شایع شد. در آلبوم علی خان والی نمونه های متعددی از این نوع تصاویر وجود دارد که شاید در فرصتی معنتم، درباره اش بنویسم. نکته جالب درباره عکس نوزاد درگذشته، توضیحاتی بود که ظاهراً

کشف تاریخ

کوچه گردی



رضا سلیمان نوری | نام گذاری کوچه ها و گذرها تا چندین دهه قبل تابع قانون مشخصی نبود. از ابتدای دوران شهرنشینی تا دهه های نخست سده ۱۴ خورشیدی که با ایجاد بلدیۀ یا همان شهرداری در شهرهای کوچک و بزرگ چارچوب اداره شهرها نظم قابل قبولی به خود گرفت. مردم ساکن یک کوچه و گذر براساس علاقه خود آن مسیر را نام گذاری می کردند. این نام اگر مورد توجه عموم قرار می گرفت و همگان آن را می پذیرفتند، از سوی مراکز حکومتی هم مورد استفاده قرار می گرفت و نام رسمی آن گذر و کوچه می شد و اگر مورد اقبال عمومی قرار نمی گرفت، خود ساکنان آن نامی دیگر را جانشینش می کردند و این روش تا آن حد تکرار می شد که نام مورد اقبال اهالی از سوی عموم ساکنان شهر و سپس مسئولان حکومتی مورد پذیرش قرار گیرد.

البته در مواقعی هم حکومتی ها به دلایل مختلف نامی را برای یک مسیر انتخاب می کردند که اگر مورد پذیرش قرار می گرفت، علاوه بر نام رسمی عنوان مردمی کوچه و گذر و حتی خیابان می شد و اگر مورد پذیرش قرار نمی گرفت، تنها چندصباحی از سوی مسئولان حکومتی استفاده و سپس فراموش می شد.

نام مظفریه برای بالاخیابان عهد مظفرالدین شاهی از گروه دوم این نام ها محسوب می شود. اما مردم برای این نوع نام گذاری اغلب وجود مکانی عمومی چون مسجد، حسینیه، مکتب، مدرسه، آب انبار یا سکونت فردی برجسته در آن کوچه را مدنظر قرار می دادند و با استفاده از عناوین آن ها، گذر یا مسیر را نام گذاری می کردند. حمام ها یکی دیگر از این مکان های عمومی بودند که به هنگام نام گذاری کوچه ها مورد توجه قرار می گرفتند و به این صورت، گذرهای بسیاری در مشهد، چون کوچه های حمام باغ، حمام برق، حمام بهاء التولیه، حمام میرعلم خان و... نام گذاری شدند. البته اغلب این کوچه ها، پس از تغییر نام مکان عمومی موجود در آن ها تغییر نام نمی دادند و به همان نام قدیم شناخته می شدند و شاید تنها، دومین کوچه کنونی (از سمت جنوب) که در حدفاصل میدان شهدا و میدان توحید قرار دارد، از این قاعده کلی پیروی نکرده و با تغییر نام حمام مجاور خود، با نام جدید حمام شناخته شده است.

به باغ سنگی اختصاص داشته است، اما در نقشه ترسیم شده در سال ۱۳۰۳ خورشیدی، وضعیت کمی فرقی می کند. براساس این نقشه در آن سال، کوچه ای بن بست در مجاورت منجلا ب یا همان گوشله حمام پاچنار وجود داشته که در انتها به محدوده باغی بزرگی ختم می شده است. به عبارت دیگر در این دوره زمانی حدود ۵۵ ساله، کوچه گلشن ایجاد و نخستین خانه ها در آن ساخته شده است.

● کوچه «گلشن» در دوره پهلوی

کوچه گلشن هم مانند خیلی از کوچه های بالاخیابان، در سه دهه نخست قرن ۱۴ خورشیدی تکامل پیدا کرده است، کوچه ای که در آن سال شامل یک مسیر اصلی شمالی جنوبی و دو فرعی شرقی و سه فرعی غربی بوده است. همه این فرعی ها نیز بن بست بوده اند.

بزرگ ترین تغییر فرهنگی کوچه در این دوران هم ایجاد حسینیه هیئت موسی بن جعفر^(۱) بالاخیابان در سال ۱۳۳۴ خورشیدی است. بنای اولیه حسینیه را غلامحسین وحدتی، از خیران محله، وقف کرد و چندی بعد هم آب انبار کنار آن تخریب و به محوطه مسجد الحاق شد. ناگفته نماند که براساس اسناد موجود در سال های قبل دهه ۲۰ مدتی در بخش

● پس از انقلاب

کوچه گلشن در سال های نخست پس از انقلاب، تغییر عمده ای به خود ندید، اما با اجرای طرح نوسازی میدان شهدای مشهد، این کوچه هم با تغییرات عمده ای روبه رو شد. یکی از نخستین تغییرات، تخریب حمام صدساله آن بود. البته در سال های بعد مدیران شهری متوجه اشتباه خود برای تخریب این اثر میراثی شدند و تلاش کردند با ایجاد پاتوق محله گلشن جای خالی این حمام را پر کنند. در جریان اجرای این طرح، بسیاری از پلاک های مسکونی کوچه خریداری و تخریب شدند. به نحوی که اکنون هیچ کدام از مسیرهای کوچه خالی از پلاک های

اطبای ینگ دنیائی (تحصیل کرده ینگه دنیا - آمریکا) یک نفر اجیر شده به اردبیل بیاید. مرحوم میرزا علی محرز دفتر که در حکومت های سابق خود در ارومی سمت پیشکاری داشت بارو یوسف نام که از اهالی ارومی و هفت سال در ینگه دنیا تحصیل کرده اجازه و تصدیق [پزشکی] گرفته است به سبب تومان اجیر کرد که حاکم [به او بپردازد] و دویست تومان هم چند نفر از اعیان مسلمان و تجار ارامنه بدهند [و] در صورتی که هر قدر هم سایرین را معالجه کند حقوق معموله خود را دریافت دارد. حکیم مشارالیه که بر اردبیل آمد زن خود را که ینگه دنیا نیست با خود آورد هر دو بواسطه جوانی از فوت اولاد اول خودشان که در اردبیل متولد شد خیلی متأثر شدند. عکس نش او را که چند روز بود جهت یادگاری برداشته اند». حضور میسیونر های تبلیغی آمریکایی در آذربایجان دوره قاجار باعث شده بود که تعدادی از جوانان ارمنی و آشوری برای تحصیل راهی آمریکا شوند و ظاهراً «بارو یوسف» یکی از آن ها بود که در آمریکا پزشکی خواند، ازدواج کرد و با همسر آمریکایی اش به ایران بازگشت. قصه این عکس اردبیلی است، حکایتی که روایت آن ذیل عکس تاریخی جسد نوزاد جاودانه و ماندگار شده است.

در اردبیل طبیب سبک فرنگی نبود، علی خان حاکم به ارومی (ارومیه) نوشت که از شاگردان

اخبار قدیمی

حدود ۱۰۰ سال پیش یک کار خیر خواهانه توانست جان صدها کودک را نجات دهد

مشهدی رضا قفقازی

و محموله بارزشی که از خارج آورد



فردخا هر چه به آخر دوره قاجار نزدیک می شویم، بخت و اقبال مردم هم سیاه تر از قبل می شود. مردم یا از قحطی و گرسنگی جان می دهند، یا از نبود دارو و دکتر و بیمارستان، وضعیت بد بهداشتی و نبود امکانات در همه کشوران قدر واضح است که برای درست کردن و جبرانش عمری لازم است. وضعیتی که تا سال ها ادامه می یابد و جبران نمی شود. در این میانه اما عده ای خیر و نوع دوست، چور شاهان و مسئولان ناکارآمد را می کشند و همه تلاششان را می کنند تا باری از دوش درمندی بردارند. یکی از این خیران، مشهدی رضاست، یک تاجر قفقازی ساکن شهر امام رضا^(۲) که به جهت آمدوشد به خارج، می تواند مقداری داروی ابله تهیه کند و با ابله کوبی تعدادی از کودکان خراسانی جان عده ای شان را نجات دهد. روزنامه آزادی در ۴ تیر ۱۳۰۵ خورشیدی می نویسد: «به طوری که یکی از مشترکین شیروان به ما می نویسد در قصبه شیروان به واسطه نبودن دکتر و دوا خانه صحیح، هر ساله عده کثیری از اهالی تلف شده، روز به روز از تعداد نفوس (جمعیت) می کاهد. امراض حصیه، سل، ابله، سرخچه و غیره در آنجا زیاد و خیلی کشتار می کند. سال گذشته اداره معارف مشهد و کمیسیون حفظ الصحه (در صورتی که چنین کمیسویی در مشهد سراغ نداشتیم) درخواست اعزام طبیب کرده اند و اداره معارف جواب داده چون بودجه برای این کار نیست، خود اهالی بودجه و حقوق طبیب را معین کنند و اهالی هم به واسطه فقر و پریشانی نتوانسته اند. فقط چیزی که امسال از کشتار ابله جلوگیری کرده، این است که مشهدی رضای نام، تاجر قفقازی، مقداری مایه ابله وارد کرده و تا حال قریب صد طفل را ابله کوبیده و حسن اتفاق همه هم گرفته است و هر روز اعلان مردم را به ابله کوبی تشویق نموده و این خدمت مهم را مجانی انجام می دهد.»

روزنامه آزادی در پایان برای تشکر از همه خیران، به ویژه مشهدی رضا، چنین مرقوم می کند: «از ادبی، متأسفانه در ایران حفظ نفوس زکبه کشند و جان ایرانی متاعی است که ابد اقیمت ندارد. در مملکتی که اغلب شهرهای آن طبیب و دواخانه ندارد، آیا قابل زندگی است؟ همان قدر که (چه بگوییم...) به هر حال نوع پرستی آقا مشهدی رضا را چون از عجایب این مملکت و ملت به شمار می رود، صمیمانه تحسین و تمجید می نمایم. ای کاش خدا عمر بعضی ایرانی ها را گرفته و بر عمر این شخص خیر انسانیت پرور بیفزاید.»

مشهد قدیم

۷۳ سال پیش اتفاق افتاد

سوزاندن کالای تقلبی در خیابان طبرسی



گروه تاریخ و هویت اهه ما تا به حال با اخبار بسیاری که موضوع آن ها تقلب در کالا بوده است، روبه رو شده ایم. در قدیم به دلیل فراوان نبودن کالا و انواع آن و همچنین نبود ابزار اولیه برای غش زدن در کالا، این دست اتفاق ها هم کم بود. برای همین وقتی کسی تقلب می کرد، خبرش مثل بمب در شهر منفجر می شد. روزنامه خراسان در ۲۱ فروردین سال ۱۳۳۱ خورشیدی یکی از این اخبار را که از قضا اصلاً با تقلب های امروزی قابل قیاس نیست چاپ و منتشر کرده است، البته این تقلب یک سال و نیم پیش اتفاق افتاده بوده اما مردم مصرانه پیگیر مجازات مجرم بودند. این اتفاق می افتد، مجرم به زندان می رود اما اجناس تقلبی هجده ماه بعد سوزانده می شوند. خبر که به مردم می رسد، همه به سمت محل سوزاندن کالای تقلبی حرکت می کنند. خراسان چنین تیتر می زند: «سوزاندن ۷۶ کیسه چای» و بعد می نویسد: «ساعت چهار و نیم بعد از ظهر دیروز ۷۶ کیسه چای تقلبی که از میرزا عسکری نام، یک سال و نیم قبل کشف شده و در کلانتری بخش ۴ پایگانی بود، به موجب رأی صادره از دادگاه در میدان آخر خیابان طبرسی با حضور نمایندگان دادسرا و شهر بانی سوزانده و معدوم گردید. هنگام سوزاندن این چای ها، عده زیادی از مردم برای تماشا جمع شده بودند. مقداری از چای های مزبور که در قوطی بود، روی آن نوشته شده بود چای اعلا ی چین کین سفارش تجارتخانه... وردی تهران.»

تاریخ نگار

آرتور در ۱۰۰ سالگی بازنشسته شد
واز این غصه دق کرد

به نقل از روزنامه های آمریکایی نوزده سال پیش در چنین روزی آرتور وینستون در صدسالگی مرد. آمریکایی ها او را به عنوان یک کارگر نمونه می شناختند، یک سرخ پوست از اهالی اوکلاهما که ۸۲ سال کار کرد. او از هجده سالگی در راه آهن استخدام شد و برای ۸۲ سال در همان راه آهن کار کرد، یعنی حتی پس از بازنشستگی و دیوانه شدن به سر کار برگشت و مثل قبل تک تک وظایفش را انجام داد. دولت آمریکا اما او را در صدسالگی بازنشست کرد. آرتور معترض شد و گفت زیاد غمخوار نخواهد کرد، زیرا که به پیشه اش عشق می ورزد. به علاوه کار کردن در خارج از خانه با پوست و استخوان او عجین شده است. اطرافیان حرفش را جدی نگرفتند، اما او در آپریل سال ۲۰۰۶ درست یک ماه و چند روز پس از بازنشستگی، بدون اینکه احساس بیماری کند، ناگهان درگذشت. او ساکن لس آنجلس بود و زمانی هم به عنوان کارگر نمونه آمریکا انتخاب شده بود.